

تاریخ آل بویه

علی اصغر فقیهی

تهران

۱۳۹۶



سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)
پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	بخش اول: آل زیار و آل بویه
۲	سرزمین دیلم
۲	مردم دیلم یا دیلمیان
۵	نفوذ اسلام در دیلم پیش از قرن چهارم
۶	فرمانروایان دیلمی
۷	فصل اول: آل زیار
۸	مرداویج
۹	کشته شدن مرداویج
۱۰	وشمگیر پسر زیار
۱۱	بقیه آل زیار
۱۵	منوچهر بن قابوس
۱۶	دو تن دیگر از امرای آل زیار
۱۷	فصل دوم: آل بویه
۱۸	نسب آل بویه
۱۸	تردید در نسب آل بویه
۲۰	پسران بویه پیش از فرمانروایی
۲۰	چگونگی روی کار آمدن آل بویه
۲۱	علی در کرج
۲۳	مرداویج و علی
۲۳	نخستین اطلاع دستگاه خلافت از آل بویه
۲۴	تصرف شیراز

صفحه	عنوان
۲۵	لواء و خلعت خلیفه
۲۵	حمله احمد (معزالدوله) به کرمان
۲۶	درگذشت الرّاضی بالله و جلوس المتقی لله
۲۷	شمّه‌ای از وضع خلافت عباسی مقارن روی کارآمدن آل بویه
۳۰	صفات آل بویه
۳۱	آل بویه و سامانیان
۳۲	حمله احمد (معزالدوله) به عراق و تسلط بر خلیفه
۳۴	سلب اختیارات خلیفه
۳۵	رکن الدوله و امیرخراسان و وشمگیر
۳۵	درگذشت عمادالدوله و آغاز فرمانروایی فنا خسرو (عضدالدوله)
۳۶	انتخاب مهلبی به وزارت معزالدوله
۳۶	سوگواری در عاشورا
۳۸	جشن در روز عید غدیر خم
۳۸	درگذشت مهلبی و رفتار زشت معزالدوله
۳۸	نیروی دریایی
۳۹	غازیان خراسانی و رکن الدوله
۳۹	درگذشت معزالدوله
۴۰	برخی از صفات معزالدوله
۴۱	فتح کرمان به وسیله عضدالدوله
۴۱	وفات ابن العمید و شمّه‌ای از حالات و صفات او
۴۳	آشفستگی اوضاع در زمان عزالدوله
۴۴	خلع المطیع لله و جلوس الطّائع
۴۴	یاری خواستن عزالدوله از عمویش - رکن الدوله - و اعزام عضدالدوله
۴۵	ورود عضدالدوله به بغداد
۴۶	خشم گرفتن رکن الدوله بر عضدالدوله و وادار کردن او به بازگشت به شیراز
۴۷	درگذشت رکن الدوله و شمّه‌ای از صفات او
۴۷	رکن الدوله و شیخ صدوق (ابن بابویه)
۴۸	مؤیدالدوله و فخرالدوله
۵۰	حمله دوباره عضدالدوله به عراق

صفحه	عنوان
۵۰	قتل ابن بقیه و عزالدوله
۵۱	ملاقات رسمی عضدالدوله با خلیفه و تفویض اختیارات خلیفه به او
۵۳	اقدامات عضدالدوله برای آبادانی بغداد
۵۳	درگذشت عضدالدوله
۵۴	پاره‌ای از صفات و اعمال عضدالدوله
۵۵	تحصیلات و معلومات عضدالدوله
۵۷	صمصام‌الدوله
۵۷	درگذشت مؤیدالدوله و فرمانروایی دوباره فخرالدوله
۵۸	درگذشت شرف‌الدوله
۵۹	بهاء‌الدوله
۵۹	ابونصر و خلیفه
۵۹	بهاء‌الدوله و صمصام‌الدوله
۶۰	ابواسحاق صابی
۶۱	صاحب بن عبّاد
۶۲	کشته شدن صمصام‌الدوله و دیگر وقایع
۶۲	وقایع زمان بهاء‌الدوله تا مرگ او
۶۳	وفات فخرالدوله و جلوس مجددالدوله و دیگر وقایع
۶۴	پایان کار مجددالدوله و غلبه سلطان محمود غزنوی
۶۵	آل کاکویه
۶۵	ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا
۶۶	شریف رضی
۶۶	مشرف‌الدوله
۶۷	درگذشت سلطان‌الدوله و سلطنت ابو‌کالیجار
۶۸	شیخ مفید
۶۹	درگذشت مشرف‌الدوله و دیگر وقایع
۷۰	ابوعلی مسکویه
۷۱	مرگ القادر بالله و دیگر وقایع و وضع جلال‌الدوله
۷۲	شریف مرتضی
۷۳	پایان کار آل بویه

صفحه	عنوان
	بخش دوم: تشکیلات حکومتی و اوضاع اقتصادی و اجتماعی در عصر آل بویه
۷۷	فصل سوم: تشکیلات حکومتی
۷۷	دارالخلافه
۷۷	تشریفات ورود به حضور خلیفه
۷۸	وزارت
۷۹	دیوان و صاحب دیوان
۷۹	صاحب برید
۸۱	محتسب
۸۲	نقابت علویان
۸۴	فصل چهارم: اوضاع دینی و مذهبی
۸۵	اختلافات مذهبی
۸۶	تشیع در زمان آل بویه
۸۷	شعارهای شیعه
۸۸	صوفیه
۸۹	پیروان دینها یا آیینهای دیگر
۹۰	آل بویه و اهل ذمه
۹۱	فصل پنجم: کیفیت تحصیل و وضع علما و ادبا
۹۱	مکتب
۹۲	درس خصوصی
۹۲	حق التدریس
۹۳	توجه به حال کودکان
۹۴	کتاب و کتابخانه
۹۸	فصل ششم: ورزش
۱۰۱	خودنمایی در ورزش
۱۰۱	ورزش از نظر پزشکان
۱۰۳	منابع و مأخذ

بخش اول

آل زیار و آل بویه

فصل اول: آل زیار

فصل دوم: آل بویه

سرزمین دیلم

ناحیه‌ای که اکنون گیلان نام دارد در روزگار قدیم «دیلم» خوانده می‌شد و گیلان جزئی از آن محسوب می‌گردید. گاه از دیلم، مازندران و گرگان (گنبد قابوس فعلی) را هم اراده می‌کرده‌اند؛ از جمله مقدسی که گفته است: اقلیم پنجم دارای پنج کوره (شهرستان) است: از جانب خراسان، قومس (در حدود دامغان و شاهرود)، سپس گرگان و نواحی اطراف آن، از جمله استرآباد (گرگان فعلی) و طبرستان (مازندران) و دیلمان (گیلان امروزی) و خزر^۱ و دریاچه خزر در میان این نواحی قرار دارد، به جز قومس که در قسمت کوهستانی میان ری و خراسان واقع است؛^۲ اما بسیاری از علمای مسالک و ممالک (تقریباً به مفهوم جغرافیاست) از دیلم ناحیه‌ای کوچک و کوهستانی در حدود رودبار فعلی (رودبار زیتون) و منجیل را اراده می‌کرده‌اند که به ناحیه گیل (گیلان) وصل بوده و میان آن و قزوین کوهی فاصله بوده است^۳ و باز گاهی گیل جزئی از دیلم دانسته شده است؛ از جمله ابن‌الفقیه که حد شرقی آذربایجان را دیلم نوشته است؛^۴ در حالی که اکنون حد شرقی آذربایجان، گیلان است.

مردم دیلم یا دیلمیان

در این امر که مردم دیلم از نژاد اصیل ایرانی هستند، تردیدی نیست؛ اما فراتر از تاریخ ساسانیان، به جز داستان افسانه‌گونه‌ای که ابن‌الفقیه ذکر کرده^۵ مطلب دیگری

۱. طبق گفته یاقوت در معجم البلدان ناحیه‌ای در آن حدود بوده است.

۲. مقدسی بشاری، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۵۳.

۳. به کتابهای خراج قدامة بن جعفر، مختصر البلدان ابن الفقیه و فتوح البلدان بلاذری رجوع کنید.

۴. ابن الفقیه همدانی، احمد بن محمد، مختصر البلدان، ص ۲۸۵.

۵. همان، ص ۳۰۳.

یافته نشده است. در عصر ساسانیان در چند مورد نامی از مردم دیلم به میان آمده است؛ از جمله طبق نقل ثعالبی، پس از تصرف یمن به وسیله حبشیها و گریختن سیف بن ذی‌یَزَن به ایران و استمداد از انوشیروان و فرستادن گروهی به سرداری مرد دلاوری به نام وَهْرَز به یاری او، گروهی دیلمی هم جزء سپاه او بودند.^۱ همچنین به موجب نقل بلاذری، خسرو پرویز چهار هزار تن دیلمی را به پایتخت آورد و ایشان را جزء خادمان و خواص خود قرار داد. این گروه بعد از خسرو پرویز در همین مقام باقی بودند تا جنگ قادسیه که در سلک سپاهیان رستم (رستم فرخزاد، سردار سپاه ایران) درآمدند. این عده پس از شکست سپاه ایران از دیگر ایرانیان جدا شدند و با خود گفتند: صواب آن است که دین مسلمانان را بپذیریم تا عزت یابیم. سعد بن ابی وقاص - سردار سپاه اسلام - به آنان امان داد و ایشان اسلام آوردند. بلاذری در موردی دیگر گفته است که آن چهار هزار تن به این شرط امان خواستند که در هر کجا مایل اند فرود آیند و با هر که می‌خواهند هم‌قسم شوند و سهمی از بیت‌المال برای ایشان مقرر گردد. آن شروط پذیرفته شد و هزار هزار درهم (یک میلیون) برای آنان مقرر گردید و سرپرستی به نام دیلم برای آنان معین شد و از این پس حمراء دیلم نامیده شدند.^۲

به گفته دینوری، پس از جنگ قادسیه، بیست هزار تن ایرانی در کوفه می‌زیستند که به آنان «حمراء» می‌گفتند.^۳ می‌توان احتمال داد که برای مشخص شدن آن چهار هزار تن از دیگر ایرانیان، به آنان «حمراء دیلم» گفته می‌شد. این گروه و اخلافشان در کوفه ماندند و منشأ آثاری نیز شدند؛ از جمله اینکه در هر قیامی که در مقابل بنی‌امیه می‌شد، شرکت مؤثر داشتند. به گفته دینوری در سپاه ابراهیم - پسر

۱. ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد، *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، ص ۶۱۷.

۲. بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ص ۳۴۳-۳۴۴.

۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ص ۲۸۸.

مالک اشتر - که به فرمان مختار رهسپار جنگ با عبیداله بن زیاد بود، بیست هزار تن ایرانی شرکت داشتند که «حمراء» نامیده می‌شدند و در آن لشکرگاه جز زبان فارسی، لفظ دیگری به گوش نمی‌خورد.^۱

نخستین کسی از دیلم که اسلام آورد، طبق نوشته طبری در سال دهم هجری و بر بن یحسَن بود که از سوی حضرت پیغمبر (ص) به یمن آمد و نزد ابناء (یا ابناء الأحرار)^۲ آمد و آنان را به اسلام دعوت کرد و نزد فیروز دیلمی فرستاد و او هم اسلام آورد.^۳

با آنکه در عصر اسلام مسلمانان بارها به سرزمین دیلم حمله بردند، این سرزمین تا قرن چهارم به طور کامل تحت سلطه مسلمین درنیامد؛ اما در این مدت کم‌وبیش برخی از مردم آن اسلام آوردند - حتی چند تن از آنان در شمار علمای اسلامی درآمدند و یک تن دیلمی که به او دیلم پسر فیروز گفته می‌شد با پیغمبر (ص) صحبتی داشت (و بنابراین در عداد صحابه است) و فقط یک حدیث درباره اشربه از او روایت شده است.^۴ فیروز دیلمی، در کتب رجال شیعه هم جزء صحابی آمده است. دیگری ضحاک بن فیروز دیلمی است که به گفته سمعانی، از پدرش فیروز روایت کرده و ابو وهب جیشانی از ضحاک نقل حدیث نموده است.^۵ همچنین می‌توان از نافع دیلمی (ف. ۱۱۷ ق) - از علمای حدیث - و یحیی بن زیاد بن دیلمی معروف به «فراء» - از علمای لغت و نحو معاصر مأمون عباسی - و حماد بن ابی لیلی شاپور دیلمی معروف به «حماد راویه» - از مشاهیر علمای تاریخ و لغت در زمان بنی‌امیه - نام برد.

۱. همان، ص ۲۹۴.

۲. مقصود ایرانیانی است که از زمان انوشیروان مقیم یمن بودند.

۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴، ص ۱۷۶۳.

۴. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، ج ۱، ص ۴۶۶.

۵. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، نسخه عکسی مرگلیو، ورق ۲۳۷.

نفوذ اسلام در دیلم پیش از قرن چهارم

برخلاف نظر برخی از مورخان که نفوذ اسلام در دیلم را در اوایل قرن چهارم و به وسیله حسن اطروش علوی دانسته‌اند، به موجب قراین، اسلام پیش از این تاریخ از طرق گوناگونی وارد دیلم شده بوده است. از اوایل خلافت عباسیان که سادات علوی از سوی خلفا سخت در فشار و ناراحتی بودند، سرزمین دیلم به تدریج پناهگاه آنان شد و طبعاً اسلام به آنجا راه یافت و گروهی از ملوک و امیران دیلمی دین اسلام را پذیرفتند و کسانی از آل ابیطالب را که در طبرستان قیام کرده بودند یاری کردند.^۱ هرچند بسیاری از مردم دیلم با راهنمایی آل ابیطالب با اسلام آشنا شدند و آن را پذیرفتند، به ظاهر جمعی از آنان از راههای دیگری به اسلام گرویدند. می‌بینیم که در قرن چهارم در حدود پنجاه هزار تن در دیلم حنبلی مذهب بوده‌اند.^۲ همچنین دیلم و گیل تقریباً یکی بوده و اغلب گیل جزئی از دیلم محسوب می‌شده است. طبق گفته مقدسی، در قرن چهارم مردم نواحی دیلم، شیعه و بیشتر مردم ناحیه گیل، سنی بوده‌اند.^۳ آنچه مسلم است گروه بسیاری از دیلمیان بر دین خود باقی بوده‌اند تا اینکه در آغاز قرن چهارم و بنا به گفته مسعودی در سال ۳۰۱ ق، حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابیطالب (ع)، ملقب به «اطروش»، در نواحی طبرستان و دیلم قیام کرد و مُسَوِّدَة (به صورت اسم فاعل از مصدر تسوید، به معنی سیاه‌جامگان، پیروان آل عباس) را از آنجا بیرون راند و دیلمیان را به دین اسلام دعوت کرد. آنان دعوت او را اجابت کردند و گروه اندکی بر دین خود باقی ماندند که این گروه هنوز در کوهستانهای بلند و صعب‌العبور زندگی می‌کنند - مقصود در زمان مسعودی، یعنی نیمه اول قرن چهارم است. اطروش در سرزمین دیلم مسجدهای

۱. مسعودی، علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۴، ص ۲۸۰.

۲. حسینی، احمد بن علی، *عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب*، ص ۷۶.

۳. *احسن التقاسیم*، ص ۳۶۷.

متعددی بنا کرد.^۱ دیلمیانی که به دست اطروش اسلام آوردند افرادی بودند که از پشت سفیدرود تا ناحیه آمل سکونت داشتند و اسلامشان همواره با تشیع بود و خود اطروش زیدی مذهب بود.^۲

فرمانروایان دیلمی

پیش از قرن چهارم و پس از آن تیره‌هایی از دیلم در آن نواحی فرمانروایی کرده‌اند که از همه معروف‌تر دو تیره آل زیار و آل بویه است. در این بخش به ذکر شمّه‌ای از شرح حال و چگونگی کار آنان می‌پردازیم.

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۳.

۲. ابن اثیر جزری، علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۴۶.